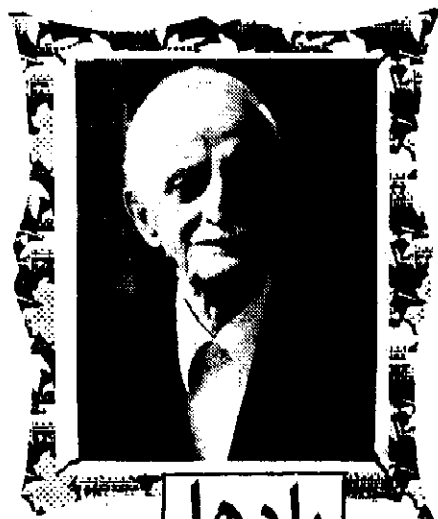


مقدمه:

استاد علی اصغر گرمسیری بازمانده نسلی است که بنیان‌های تئاتر را در کشور پایه‌ریزی کردند. نسلی دلسوز که اکنون همگی چهره در نقاب خاک کشیده‌اند. اگر چه بازماندگان این نسل اندک است اما حاوی مطالب بکر و تازه‌یی هستند که هر کدام گوشه‌های تاریک تاریخ نمایش کشورمان را روشن خواهد کرد.

استاد گرمسیری بادگار نسلی است که چراغ تئاتر و تماشاخانه‌های این سرزمین را روشن کردند و نگذاشتند طولان، بلاها و مصیبت‌های روزگار آنها خاموش کند. این شعله به همت آنان سال‌ها روشن بود و گرمای آن گرمی بخش دل‌های تمام عاشقان هنر تئاتر محسوب می‌شد.

این بار برخلاف معمول بخش یادها و خاطره‌ها به سراغ درگذشتگان نرفتم، بلکه خواستم بجای اینکه به یاد استادان بشینیم در کنارشان باشیم. برای همین استاد گرمسیری را انتخاب کردیم که خود از پیشکوتان این هنر محسوب می‌شود. وی نمونه منحصر به فردی از این هنر است که امروزه مشابه بسیار کمی دارند.



یادها

و

خاطره‌ها

استاد گرمسیری به گرمی ما را پذیرفت و در اتاقی که پر از تابلوهای نقاشی استادان تئاتر ایران و جهان که (بدست خود او بر بوم نقاشی جان گرفته بودند) بود سفره دلش را باز کرد. دیدار ما اگرچه کوتاه اما پر بار بود.

از استاد درباره اولین گروه نمایشی کشور می‌پرسیم، مکشی می‌کند و جواب می‌دهد: «اولین گروهی که تئاتر را به طور رسمی و امروزی در ایران پایه‌گذاری کرد، گروه تئاتر کمدی ایران و مؤسس اصلی آن سعیدعلی نصر بود. نصر به همراه چهار نفر از دوستان خود که شامل عنایت... شیبانی، محمدعلی ملکی، محمود محمودی (کمال الوزراء) و محمود بهرامی (منشی باشی) - که همگی از مستخدمین دولت بودند - این گروه را تشکیل داد و در سازمان معارف آن زمان رسماً به ثبت رساند».

استاد گرمسیری درباره فعالیت‌های تئاتری قبل از این گروه معتقد است: «قبل از اینکه این گروه تشکیل و کار خود را آغاز کند، فعالیت‌های دست و پا شکسته‌ای در این مورد انجام می‌گرفت. محقق‌الدوله‌ها و مزین‌الدوله‌ها گاهی بر حسب تفنن، نمایش‌هایی به روی صحنه می‌بردند. برداشت و آگاهی آنها در حد تئاترهایی بود که در غرب دیده بودند».

وی درباره نحوه تمرین و فعالیت گروه کمدی ایران می‌گوید: «گروه کمدی ایران در ابتدا از نمایش‌های فرنگی - مخصوصاً فرانسوی - اقتباس‌هایی انجام داد. آنها نمایش‌ها را ترجمه و سپس آداپته می‌کردند تا برای تماشاگران ایران ملموس باشد. این گروه از سال ۱۳۰۰ (ه. ش) تا سال ۱۳۰۵ (ه. ش) فعالیت مستمر داشت. در آن موقع گروه احساس کرد برای ادامه حیات به هنرمندان بیشتری احتیاج دارد. البته به غیر از مؤسسين گروه، هنرمندانی همچون معزالدین فکری، رفیع حالتی، فضل... بایگان و محمود ظهورالدینی نیز با آنها همکاری داشتند. برای جبران این کمبود،

جهان صحنه و کارگردان خداست

این شماره

استاد علی اصغر گرمسیری

سعید محبی

گروه آگهی در سطح شهر تهران داد و در آن از علاقمندان دعوت به همکاری کرد. بعد از این آگهی افرادی همچون خود بنده، صادق بهرامی، حسین خیرخواه، مهدی مشایخی، آقای محلاتی و... به گروه پیوستند.

گروه کمندی ایران در تئاتر گراند هتل هر دو ماه یک نمایش به روی صحنه می‌برد و البته هر نمایش دو ماه تمرین می‌شد برای یک شب اجرا. این کار مدت ۳ سال به طور مستمر ادامه داشت.

استاد گرمسیری در باره نقش گروه کمندی ایران در جامعه هنری آن زمان می‌گوید: «گروه کمندی ایران» حق بزرگی بر گردن تئاتر کشور دارد زیرا از آن دوران هنرستان هنریشگی و چند گروه مهم دیگر بوجود آمد.

از استاد گرمسیری درباره آقای نصر و خاطرات آن دوره می‌پرسم. از به یادآوری آن دوران، دچار شور و شعفی وصف ناشدنی می‌شود و در حالیکه اشک در چشمانش حلقه می‌زند خاطره‌ای زیبا و به یادماندنی تعریف می‌کند: «آقای نصر نمایشنامه‌ای نوشته بود با نام «تا اینجوریم همینجوریم». وی در این نمایش از ما نیز استفاده کرد. اعتقاد آقای نصر این بود که باید از پتانسیل‌های نهفته گروه نهایت استفاده بعمل آید. من در آن نمایش نقش وحسنعلی میرزا را داشتم. این شخص بچه شازده‌ای بود که پدرش مرده بود و اطرافیانش برای اینکه بتوانند دارایی او را بالا بکشند، وی را تخریک به استعمال مخدرات و انواع انحرافات کردند. این نمایش جنبه انتقادی شدیدی داشت. در قسمتی از آن حتی به خود تئاتر هم انتقاد می‌کرد. در قسمتی از همین نمایش دو رهگذر به همدیگر رسیده و شروع به صحبت می‌کنند. یکی از آنها از تئاتری می‌گوید که شب پیش دیده بود. انتقاد وی به تماشاگران بود که با سرو صدا و شکستن تخمه، مانع دیدن و فهمیدن نمایش می‌شدند.

یک شب قبل از اجرا، آقای نصر به من گفت: «کسانی که تازه کار نمایش را شروع کرده‌اند، بدرستی نمی‌توانند از داستان خود استفاده کنند. سپس زنجیر طلای ساعت خود را در آورد و به من داد و گفت: «با این زنجیر در صحنه بازی کن تا این ایراد به نظر نیاید». بعد از اتمام نمایش زنجیر را به آقای نصر پس دادم، اما وی برای تشویق من، زنجیر را به عنوان هدیه به من داد و این زنجیر نازک قلاده‌ای شد که یک سرش را به پای من و سر دیگرش را به صحنه تئاتر بستند. همین تشویق باعث شد که من حدود ۴۰ سال در صحنه تئاتر باقی بمانم و در بیش از ۹۰ نقش بازی کنم.

وی درباره گروه کمندی ایران گفتنی‌های زیادی دارد از جمله به یاد می‌آورد اعضای تئاتر را که همگی از سرشناسان آن دوره بودند: آقای بهرامی، منشی باشی سرهنگ و معاون شهربانی بود. قبل از اجرا لباس سرهنگی را درمی‌آورد و به میخ آویزان می‌کرد و لباس صحنه را می‌پوشید و بازی می‌کرد. آقای سیدعلی نصر رئیس اداره دخانیات و آقای شیانی رئیس اداره کارگزینی وزارت کشور بود. آقای میرزا محمدعلی خان، رئیس یکی از ادارات شهرداری و محمود محمودی معروف به کمال‌الوزراء منجم سرشناسی محسوب می‌شد که ستاره‌ای هم به اسم خود کشف و نامگذاری کرده بود. این هنرمندان بر روی نام و کام خود پای گذاشتند تا نام تئاتر را زنده



کنند.

از استاد درباره خودش می‌پرسم، مکتبی می‌کند و با فروتنی زیاد می‌گوید: «من علی‌اصغر گرمسیری متولد سال ۱۲۹۰ (ه. ش) در تهران هستم. کار تئاتر را در شهریور سال ۱۳۰۵ آغاز کردم. اولین گروهی که افتخار همکاری با آن را داشتم، گروه تئاتر کمندی ایران به سرپرستی آقای نصر بود. این گروه کار خود را از سال ۱۲۹۹ (ه. ش) آغاز کرد و اولین گروه ثبت شده در تاریخ کشورمان به حساب می‌آید.

از سال ۱۳۰۸ با تئاتر سیروس که در محل باشگاه زرتشتیان واقع بود و از سال ۱۳۰۹ با گروه تئاتر مرکزی که سرپرستانش مرحوم کرمانشاهی و خیرخواه بودند، همکاری می‌کردم. در سال ۱۳۱۰ به مدت ۳ سال با گروه تئاتر دائمی نکسا که مؤسس آن افلاطون شاهرخ و محل آن در سالن نکویی (سینما همای فعلی) بود، همکاری کردم. تعداد هنرمندان این گروه ۳۰ نفر بودند. من به همراه محمود ظهیرالدینی و غلامعلی فکری هر هفته یک نمایش و بعدها هر ماه یک نمایش به روی صحنه می‌بردیم. این جمعیت به مدت ۳ سال چراغ تئاتر دو سالن زمستانی و تابستانی نکویی را روشن نگه می‌داشت.

در سال ۱۳۱۷ بود که به همراه هنرمندانی چون حسین خیرخواه، صادق بهرامی، فضل‌الله جان موسی، صفامش، کیوانفر و خانم شیخان گروهی به نام گروه تئاتر درخشان تأسیس کردیم و مدت کوتاهی به فعالیت خود ادامه دادیم. در سال ۱۳۱۸ و با تأسیس هنرستان هنریشگی، در کنار استادانی همچون استاد شفق، محمد حجازی، ناظرزاده کرمانی، دکتر علی‌کنی، حبیب یغمایی، جواد معروفی، خان ملک ساسان، دکتر مهدی نامدار، علی دریاییگی،

عبدالحسین نوشتین، اسماعیل مهرتاش، غلامعلی فکری، حسنعلی نصر، رفیع حاتمی، فضل‌الله بایگان، نعمت‌الله مصیری، احمد فروتن‌راد و خانم‌ها سپاهی و اسکیمی مشغول تدریس فن تئاترشناسی ششم».

وقتی از استاد درباره جزئیات رشته تئاترشناسی می‌پرسیم، اظهار می‌دارد: «رشته تئاترشناسی شامل فن بیان، بازیگری، کارگردانی و نویسندگی بود. از آن هنرمندان، هنرمندان بزرگی همچون علی نصیریان، محمدعلی کشاورز، عباس جوانمرد، جعفر والی، فهیمه راستکار، حسین کسبیان، مصطفی اسکویی، محمدعلی جعفری، کهنمویی، جمشید لایق، رضا کرم رضایی، اسماعیل سنکله، ابوالقاسم جنتی، عصمت صفوی، عطاءالله زاهد، نصرا... کیوانفر، غلامحسین نقشینه و عده ییشمار دیگری از هنرمندان، فارغ التحصیل شدند. دوره این هنرستان ۳ سال بود و کلاس‌ها هر روز از ساعت ۴ الی ۸ شب برگزار می‌شد».

آقای بهرامی، منشی باشی سرهنک و معاون شهربانی بود. قبل از اجرا، لباس سرهنکی را درمی آورد و به میخ آویزان می‌کرد و لباس صحنه را می‌پوشید و بازی می‌کرد

استاد گرمسیری به ترکیب استادان هنرستان اشاره می‌کند و می‌گوید: «ترکیب استادان هنرستان بسیار بدیع و بی‌نظیر بود. مثلاً آقای مهرتاش ردیف آهنگها را به هنرجویان می‌آموخت. استاد معروفی به شاگردان سلفزونت‌خوانی را تدریس می‌کرد. استاد حجازی ادبیات، خان ملک ساسانی تاریخ تئاتر، استاد مصیری تاریخ گرمی و استاد حالتی تاریخ لباس را تدریس می‌کردند. این استادان و همچنین موادی که باید تدریس می‌کردند، با وسواس بسیار انتخاب شده بودند. سال‌ها بعد وقتی دانشکده‌های تئاتر تأسیس شد، این مراکز بیشتر ترجیح می‌دادند که فارغ التحصیلان این هنرستان را جذب کنند».

از استاد گرمسیری در باره مدت فعالیت هنرستان و همچنین علت منحل شدن آن سوال می‌کنم، پاسخ می‌دهد: «هنرستان هنرپیشگی به مدت ۱۹ سال دایر و مشغول علم آموزی به تشنگان هنر تئاتر بود. اما وقتی که دانشکده تئاتر تأسیس شد، دکتر نامدار - رئیس وقت هنرستان - آن را منحل کرد و به این ترتیب فصل درخشانی از هنر تئاتر این مملکت ورق خورد».

استاد وقایع بعد از انحلال هنرستان را به یاد می‌آورد و می‌گوید: «استاد نصر تعدادی از استادان و هنرجویان هنرستان را دور خود جمع کرد و تئاتر تهران را تأسیس کرد. محل این تئاتر لاله‌زار بود. اگر چه استاد نصر تئاتر را به لاله‌زار آورد اما هیچوقت رازی به لاله‌زاری کردن تئاتر نبود. با تأسیس این گروه، بنده در سمت‌های نمایشنامه نویسی، کارگردان و بازیگر فعالیت پیگیری داشتم».

استاد، روزگار درخشان تئاتر کشور را به یاد می‌آورد که ناگهان دستخوش تحول و دگرگونی عظیمی شد. صحنه‌های مقدس تئاتر به بارها و کاباره‌ها تبدیل شد و بجای هنرمندان بزرگ، رقاصه‌ها بر صحنه حکمرانی می‌کردند. از همان زمان استاد کف صحنه را بوسید و دیگر سراغ تئاتر نرفت. وی در باره فعالیت‌های خود بعد از ترک

صحنه تئاتر می‌گوید: «بعد از ترک صحنه تئاتر و با اینکه عهد کرده بودم دیگر به سراغ کار تئاتر نروم، تنها دوبار این عهد را شکستم. اولین بار در جشن بزرگداشت ابن سینا بود. آقای رئیس اداره کل هنرهای زیبای کشور آن زمان به من مأموریت دادند تا نمایشی را به روی صحنه ببرم. من در آنموقع رئیس اداره هنرهای ملی در وزارت فرهنگ و هنر بودم. بعد از اصرارهای فراوان بالاخره این کار را قبول کردم. مدت ۳ ماه تمرین کردیم تا نمایش را به روی صحنه بردیم. بسیاری از اساتید، هنرمندان و مدعوین نمایش را دیدند و ما را تشویق کردند. یکی از این افراد، «هانری ماسه» بزرگترین شرق شناس و ایران شناس عالم بود که بعد از دیدن نمایش، اظهار علاقه کرد پشت صحنه بیاید. هانری ماسه ما را بسیار تشویق کرد و گفت: «اگر فرانسوی‌ها می‌خواستند این نمایش را به روی صحنه ببرند هرگز مانند شما موفق نمی‌شدند. زیرا اگر چه فرانسوی‌ها حدود ۵۰۰ سال تئاتر دارند اما ابن سینا را مانند شما نمی‌شناسند». در آن مراسم یک نشان ابن سینا به من دادند که افتخار بزرگی بود. دومین بار هم، سال‌ها بعد به اصرار از من درخواست کردند تا کاری کنم که تئاتر تهران از وضعیت بسیار بد و نامطلوب خود بیرون بیاید. آن موقع وضع تئاتر بسیار اسفبار بود و فساد و فحشا در تئاتر رخنه کرده بود.

من برای اجرا، نمایشنامه «۱۰۰ عروسک سیاه» اثر «آگاتا کریستی» را انتخاب کردم که وقتی به صحنه رفت مورد توجه همگان قرار گرفت. درست یادم می‌آید یک شب بعد از اجرا، آقای «خواجه نوری» پشت صحنه آمد و اظهار کرد: «این یکی از بهترین نمایش‌هایی بود که در طول این سال‌ها دیده‌ام و حیف است افرادی مثل شما از صحنه تئاتر بروند».

من گفتم: «آقایان اینجا را به میکده تبدیل کرده‌اند و تغییر آن به بتکده امکان پذیر نیست».

از استاد سوال می‌کنم «آیا مایل هستید به صحنه تئاتر برگردید؟»

بعدها وقتی به ایران برگشتم، چهره تئاتر را بسیار زشت یافتم. حالا بجای نمایش‌های سنگین، تعدادی رقاصه کاباره‌ها، روی صحنه بودند

پاسخ می‌دهد: «خیر» اما من از چهره‌اش می‌خوانم که شور و شوق گذشته را برای صحنه رفتن را دارد. ادامه می‌دهد: «دیگر انرژی و حال و هوای بازی و کار را در خود نمی‌بینم».

به فکر من استاد می‌افتم: ۸۵ سال. کم نیست و به این موضوع می‌اندیشم که استاد چه بی‌ریا و فروتانه این مدت را سر کرده است. باز به یاد حاصل این تلاش خستگی ناپذیر می‌افتم: بازی در ۹۰ نقش مختلف از قبیل یوسف، مجنون، وامق، صلاح‌الدین ایوبی، فردوسی، ابن سینا، اتللو و ... کارگردانی ۵۳ نمایش و نوشتن ۱۷ نمایشنامه که به دفعات اجرا شده است. یکی از این نمایشنامه‌ها «سعدی» نام دارد. استاد نمایشنامه را از قفسه کتابخانه بیرون آورد، جلد رنگ و رو رفته آنرا پاک کرد و من توانستم تاریخ آنرا بخوانم: دی ماه ۱۳۱۵.

و در صفحه اول آن جملاتی به خط استاد فروغی سعدی شناس

معروف را می‌توان خواند: «رحمت آقای گرمسیری در نوشتن نمایشنامه سعدی واقعاً قدر دارد. امیدوارم کسانی که این نمایش را به روی صحنه می‌برند بتوانند آن را چنان که شایسته مقام شیخ بزرگوار است از گاز درآورند و بگوئیم حق همین است سخن گوئی و زیبایی را...»

نمایشنامه سعدی سرنوشت غم‌انگیزی داشت چنانچه خود استاد گرمسیری اظهار می‌دارد: «آقای حکمت و فروغی با اینکه از نمایشنامه خیلی خوششان آمد اما اجازه اجرای نمایش را ندادند. زیرا معتقد بودند نمایشی بسیار سنگین است و ما مخارج تهیه دکور نمایش را نداریم.»

استاد گرمسیری درباره سفر خود به فرانسه می‌گوید: «من از طرف وزارت فرهنگ و هنر وقت به فرانسه رفتم و مدت دو سال در آنجا ماندم. در این مدت تمام نمایش‌هایی را که در سالن‌های دولتی به روی صحنه می‌رفت، می‌دیدم. به یکی از این نمایش‌ها که یک نویسنده و کارگردان مطرح فرانسوی به روی صحنه برده بود، انتقادی نوشتم که بسیار مؤثر واقع شد. وی بقدری از انتقاد من خوشش آمد که یک صحنه را حذف کرد، در حالی که شاید خرج دکور آن صحنه در آن زمان چیزی حدود ۵۰ هزار تومان بود.

بعدها وقتی به ایران برگشتم، چهره تئاتر را بسیار زشت یافتم. حالا بجای نمایش‌های سنگین، تعدادی رقاصه کاباره‌ها، روی صحنه بودند. بی‌اختیار یاد ماجرای موسی و برادرش افتادم که وقتی بعد از مدتها به میان قوم خود بازگشت آنها را گوساله پرست یافت. بعد از این ماجرا دیگر به سراغ تئاتر نرفتم. زیرا استادان ما به ما آموخته بودند که تئاتر جاده سنگلاخ و بسیار ناهمواری است و برای همواری آن بسیار زحمت باید کشید، و حالا می‌دیدم همه آن زحمت‌ها برای هموار کردن تئاتر با پای کوبی عده‌ای رقاصه، از بین می‌رفت.»

استاد گرمسیری تاکنون دو مدال علمی برای بازی و کارگردانی در دو نمایشنامه، نشان ممتاز ابن سینا، لوح سپاس و دیپلم افتخار و اعطای مقام استادی از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را دریافت کرده است. علاوه بر آن از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد تحلیل رسمی از شخصیت استاد بعمل آمد که برای اولین بار در کشور این مراسم برگزار می‌شد.

استاد سینما را رقیب بزرگ تئاتر و مسائل مالی را بزرگترین دلیل گرایش هنرمندان تئاتر به سوی سینما می‌داند. و از خیرخواه، جنتی عطایی، نوشین، بیضایی و... به عنوان مهمترین محققان تئاتر آن زمان یاد می‌کند.

از دیگر مسائلی که در تاریخ تئاتر ثبت است ایجاد اتحادیه هنر پیشگان است. استاد از آن اتحادیه با غرور خاصی یاد می‌کند و می‌گوید: «این اتحادیه توسط هنرمندانی مانند عطاء... زاهد، عبدالحسین نوشین، رفیع حالتی، نصرت... محترم، محمدعلی جعفری، خود من و عده‌ای دیگر تشکیل شد. هدف اتحادیه دفاع از حقوق هنرپیشگان و همچنین تنظیم آئین‌نامه‌های انضباطی سالن‌های نمایش بود. اتحادیه همچنین مجله‌ای به نام نمایش چاپ می‌کرد. از این مجله ۶ شماره چاپ شد. مجله مذکور سر دیر و صاحب امتیاز نداشت و بصورت اشتراکی اداره می‌شد. مکان این اتحادیه اتاقی در



لاله زار بوده.

از استاد درباره نحوه تصویب نمایشنامه‌ها سوال می‌کنم پاسخ می‌دهد: «کلیه نمایشنامه‌هایی که روی صحنه می‌رفت باید از دو مرجع تأیید می‌شد: یکی اداره نگارش وزارت معارف و دیگر اداره انطباعات شهربانی. در اداره انطباعات دایره‌ای وجود داشت بنام دایره نگارش که وظیفه تصویب متون بعهدده آن دایره بود.»

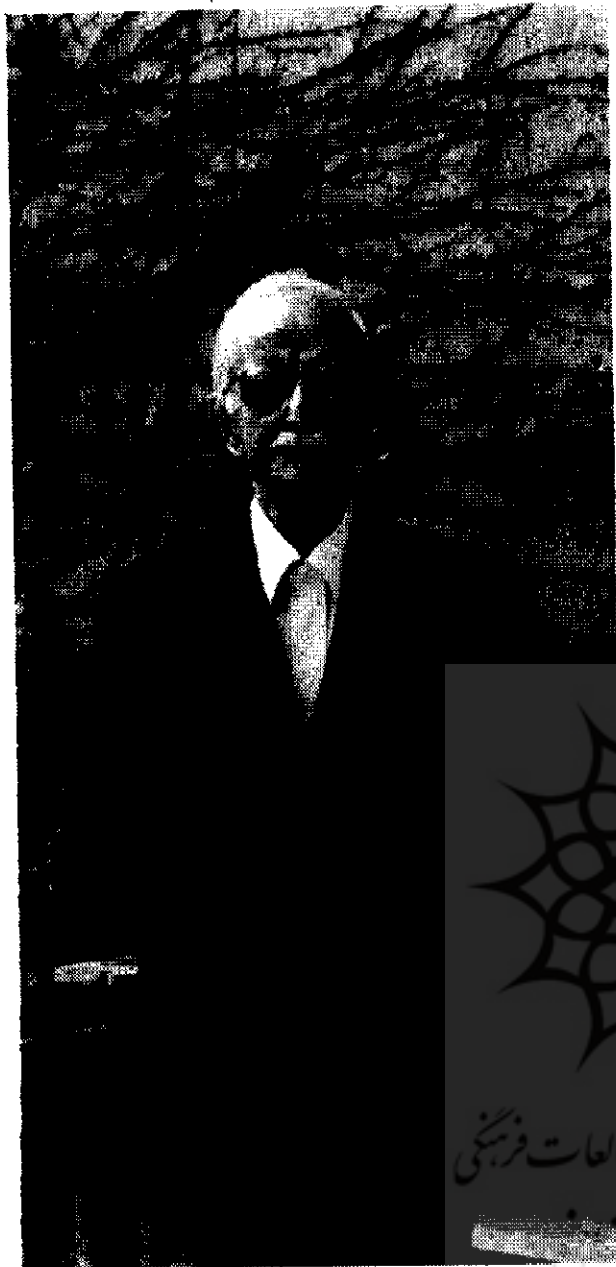
استاد یکی از خاطرات شیرین خود را آشنایی با عبدالحسین نوشین می‌داند. از او می‌خواهم که شرح این واقعه را به تفصیل بدهد. می‌گوید: «یکی از افرادی که در گروه تئاتر ایران فعالیت داشت و در هنرستان هنرپیشگی هم تدریس می‌کرد «عبدالحسین نوشین» بود، نوشین دو سال در این هنرستان تدریس کرد. بعد از این دو سال، با شاگردانی که تعلیم داده بود از قبیل محمدعلی جعفری، مصطفی اسکویی، نصرت... کربمی و ... گروهی تشکیل داد که متأسفانه بعدها گرایش سیاسی پیدا کرد. از این گروه بعدها تئاترهای پارس، سعدی، فردوسی و آناهیتا بوجود آمد.»

استادان ما به ما آموخته بودند که تئاتر جاده سنگلاخ و بسیار ناهمواری است و برای همواری آن بسیار زحمت باید کشید. و حالا می‌دیدم همه آن زحمت‌ها برای هموار کردن تئاتر با پای کوبی عده‌ای رفاقت، از بین می‌رفت.

اولین باری که نوشین را دیدم سر تمرین یک نمایش بود. من و لُر تا با هم نمایشی را تمرین می‌کردیم که متوجه مردی در انتهای سالن شدیم. من با صدای بلند گفتم: آن پشت کیه؟ شخصی جلو آمد و کلاهش را از سر برداشت و کارتی به من داد. کارت متعلق به مهرتاش بود با یادداشتی در پشت آن با این مضمون که حامل نامه آقای نوشین، یکی از اعضای گروه کنسرت ما است که ویلون می‌زند. نمایشی نوشته است. خواهشمند است از همکاران بانو لُر تا تقاضا کنید با ایشان همکاری کند.

من قضیه را به لُر تا گفتم اما او اظهار بی‌تکلیفی می‌کرد. مستأصل مانده بودیم که چه کنیم. سرانجام لُر تا پیشنهاد کرد، یکی از صحنه‌های آقای گرمسیری را که یک مونولوگ ۳ دقیقه‌ای است، توسط نوشین بازی شود. نوشین قبول کرد و نقش را بازی کرد. اما این کار را بسیار اغراق آمیز انجام داد. طوری که لُر تا به شوخی به من گفت: «گرمسیری داره شمرخونی می‌کنه؟» بعد از کلنجار رفتن زیاد بالاخره به لُر تا قبولاندم که با نوشین همکاری کند و این آغاز کار نوشین بود.

دیگر سکوت است و چرخش نوار کاست در ضبط کوچک که غوغا می‌کند. مرا غربتی فرا گرفته که گویی پایانی ندارد، مانند لحظه‌ای است که خانه استاد را ترک کردم و از آنهمه صفا و صمیمیت و پاکی غبطه خوردم. دلم می‌خواست باز آنجا می‌ماندم و



از زبان استاد در باره خاطرات آن زمان بشنوم. اما افسوس که وقت تنگ بود و زمان رفتن.

اکنون استاد را می‌بینم که با کوله باری از تجربه بر دوش به گفته خودش منتظر اجل است. به یاد شعری از استاد می‌افتم: جهان صحنه و کارگردان خدا. در دلم دعا می‌کنم که به این زودی استاد را از ما نگیرد. استادی که سینه‌اش پر از یادها و خاطره‌ها است.

اکنون استاد را می‌بینم که با کوله باری از تجربه به گفته خودش منتظر اجل است. به یاد شعری از ایشان می‌افتم: جهان صحنه و کارگردان خداست. در دلم دعا می‌کنم که به این زودی استاد را از ما نگیرد. استادی که سینه‌اش پر از یادها و خاطره‌ها است.